

# بزرگداشت یاد علیرضا اسپهبد، هنرمندی خلاق و روشنفکری مستقل

ندای آزادی

پنج اسفند ماه ۱۳۹۰ مصادف است با پنجمین سالروز مرگ نابهنگام نقاش " آزادی و انسان". جهت بزرگداشت یاد و خاطره این دوست و هنرمند با ارزش میهنمان، برخی از مطالبی را که پیش از این در ستایش شخصیت و آثار او نوشته شده، در اینجا دوباره منتشر می کنیم.

✕

دکتر علی حسوری

Sun / ۲۵ ۰۲ ۲۰۰۷ / ۲۲:۰۰

یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۸۵

ایستاده بر بلندای واقعیت، زلال و پاک، دلبسته ایران و حقیقت، با چهره‌ای پر امید و درخشان، چگونه یارست رفتن و یاران را وانهادن؟

علیرضا اسپهبد چهارده سال از من کوچکتر بود. تنها ۵۵ سال داشت، اما بر چکاد نقاشی ایران ایستاده بود. او را با چند صفت می‌توانستی یاد کرد. نقاش رمزها در کجدهانی روزگار ما، تصویرگر آزادی در گرهگاه تاریخ ما، شکارچی تصویر گمشده‌های اندیشه‌های نمان ما، شاهین بلندپرواز ایمان و باور ما به امید، آینده، به انسان و به ایران.

تصویرگر شادترین چهره‌ها از غمگین‌ترین‌های روزگار ما. تلقین خوان امید در جسد شهر مرده جان، منادی رستاخیزی به زیبائی زندگی. نقاش زیباترین فضولها و مزاحمها. روح خزنده در لابلائی زندگی ناب، شاهد و بادخوان هست و نیست ما. سراینده شاد زندگی‌های تلخ.

روایتگر تاریخی انباشته و زیبا همچون مقدمه آینده‌ای انباشته و هراسناک. قصه گوی کلاغ‌های پیر سیاهپوش، مزاحم و فضول. افسانه‌پرداز رنگ در چارچوب اطوار زندگی ما.

او انسان خوشبختی بود در این که از مرز گذشت. این توانائی را هر کسی ندارد؛ پریدن در جایی که عقاب پر بریزد. چه تیرها که گشادند بر تمام هستی او. او نایستاد و پشت را ننگریست، عادت نداشت به عقب برگردد. چنان تیز رفت که تیری به او نرسد. او رفت تا آزادی، او رفت تا رهائی، او رفت و بر نگشت. او از خط عبور کرد تا درازدستان را کوتاه کند. مرز را در نوردید و جاودانه شد.

نگذاشتند، نگذاشتند که او کاری را تمام کند که هر استاد بزرگ می‌تواند کرد، چنان که همه اهل قبیله او را نگذاشتند. اما آنان این درد را نکشیدند که شاهد محرومیت نسل پس از خود باشند. نسلی بی‌آموزگار، نسلی بی‌تجربه، نسلی بریده از همه تجربه‌های ملی و تاریخی خویش.

آنان شاهین‌های کویر امروزند و آموزگاران تاریخی فردا. میراث آنان را گرامی باید داشت.

این ستایشنامه را به محض گرفتن خبر پرواز او نوشتم. تا باز کجا سر بر کند این زخم بی‌امان!

۱ - Minstrel.

---

کتاب‌ها به ارشاد می‌روند، خبری نمی‌آید

مرگ نقاش آزادی و انسان در پنجاه و پنج سالگی

۲۷ فوریه ، ۲۰۰۷ شهرام رفیع زاده



علیرضا اسپهبد، نقاش آزادی و انسان شنبه در تهران برای همیشه خاموش شد. او با وجود خلق آثاری بزرگ، که بی‌گمان در تاریخ هنر ایران بر صدر می‌نشیند، در همه این سال‌ها سانسور شد. در سه دهه گذشته اجازه برگزاری نمایشگاه تنها یکی دو بار به او داده شد. هرگز برای تدریس در دانشگاه از او دعوت نشد و در سه سال اخیر

از فرط سانسور و تنهایی به غم غریبی دچار شد. غمی که سر انجام نقاش بزرگ آزادی را در پنجاه و پنج سالگی با مرگ پیوند داد.

## مرگ در اوج

علیرضا اسپهبد، متولد ۲۲ آذر ۱۳۳۰ در تهران بود. او تحصیلات خود را در هنرستان هنرهای زیبای پسران در سال ۱۳۵۰ به پایان برد، و پس از آن به تحصیل در رشته گرافیک دانشکده هنرهای تزئینی تهران مشغول شد و در سال ۱۳۵۴ قارغ التحصیل شد. اسپهبد هم چنین دارای فوق لیسانس هنر از دانشگاه گلد اسمیت لندن بود.

برگزاری نمایشگاهی از نقاشی هایش با عنوان «کلاغ ها» در سال ۱۳۵۴، نام علیرضا اسپهبد را به عنوان یک نقاش مدرنیست و صاحب سبک بر سر زبان ها انداخت، زمانی که او هنوز تنها ۲۴ سال داشت.

اسپهبد فعالیت مطبوعاتی خود را از مجله تماشا طی دوران دانشجویی آغاز کرد و پس از آن در سال ۵۷ که برای تحصیل در لندن حضور داشت به جمع همکاران مجله ایران شهر به سر دبیری احمد شاملو پیوست که در آن هنگام در لندن منتشر می شد. پس از بازگشت به ایران به دعوت شاملو به عنوان طراح و گرافیکست کتاب جمعه از فروردین ۵۸ با او تا هنگام توقیف کتاب جمعه همکاری کرد.

پس از آن در سال های ده شصت اسپهبد علاوه بر طراحی برخی از مجلات، پیوسته به نقاشی پرداخت. تصاویر برخی از نقاشی های او در آن دهه بر روی جلد مجلاتی چون آدینه، ایران فردا، صنعت حمل و نقل و برخی دیگر از ماهنامه های فرهنگی منتشر می شد.

در شناسنامه کاری او شرکت در چندین نمایشگاه گروهی در سال های پیش از انقلاب و برگزاری نخستین نمایشگاه انفرادی در سال ۵۴ ثبت است. در سال های ۵۵ و ۵۶ در دو دوره نمایشگاه سالانه بال سوئیس شرکت داشت و در سال ۱۳۵۶ نمایشگاهی انفرادی آثارش در گالری بدفوردهاوس لندن برگزار شد. در سال های پس از انقلاب به علیرضا اسپهبد جزء دو مورد اجازه برگزاری نمایشگاه داده نشد.

در تمام این سال ها اسپهبد زندگی خود را از طریق فروش تابلوهای نقاشی، تدریس خصوصی نقاشی و طراحی روی جلد کتاب گذراند. طراحی روی جلد بیش از ۱۴۰ عنوان کتاب که از آن جمله طرح های روی جلد او بر آثار احمد شاملو حاصل این بخش از فعالیت های اسپهبد بود.

در فاصله سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ پن آلمان برای سه سال متوالی چندین اثر علیرضا اسپهبد را به عنوان کارت پستال و پوستر نمایشگاه کتاب فرانکفورت در تیراژی میلیونی منتشر کرد.

در چند سال گذشته اسپهبد در تنگنا و تنهایی مطلق چه در خانه و بیرون از خانه قرار داشت، چنان که خود در گفتگویی در سال ۸۳ گفت «مدت دو سال است که زندگی ام از طریق آثارم تأمین نمی شود. پیش از این خوب بود. چون می توانستم نقاشیها را بفروشم، مقدمه ای برای يك کتاب می نوشتم. طرح چندین کتاب را می ساختم، آرم مؤسسات تجاری را می ساختم».

شنبه پنجم اسفند ۸۵ اما خبرگزاری ها اعلام کردند که علیرضا اسپهبد بر اثر سکته قلبی و در راه بیمارستان درگذشته است. مرگ برای او زود بود بی گمان، که تنها پنجاه و پنج سال داشت و بسیار نقاشی ها که می خواست بکشد، و بسیار حرف ها داشت که هرگز بر زبان نیاورد.

#### نقاش آزادی و انسان

اسپهبد در همین سال ها برخی از آثار بی همتایش چون «تیرباران شده» را خلق کرد، نقاشی حیرت انگیزی که در آن مردی نیم انسان - نیم اسبی در حال گریستن در دستمال سفید و خونچکان است. این نقاشی از جمله آثار شاخص هنری است که به یاد اعدام های سال ۶۷ و همه آزادی خواهان اعدام شده خلق شده است. اسپهبد یکی از معدود نقاشان ایرانی است که آثار به هم پیوسته ای را نیز خلق کرده است، که مجموعه «کلاغ ها» از جمله همین آثار به هم پیوسته است.

بی پروایی اسپهبد در خلق آثاری همواره متعهد به انسان و آزادی، فشارها را بر او افزون می کرد. این فشارها زمانی به شکل تهدید، زمانی به شکل کنترل و همواره به شکل حذف و سانسور در مورد علیرضا اسپهبد وجود داشتند. نادیده گرفتن او و آثار بزرگش حتی در سال های دوره اصلاحات نیز تداوم داشت.

با این همه علیرضا اسپهبد در تمام این سال ها در گالری کوچکش در خیابان دولت تهران و بعد از آن در خانه اش به نقاشی و خلق آثاری مشغول بود که بی گمان در تاریخ هنر معاصر ایران و جهان جایگاه شایسته ای خواهد داشت.

مرگ ناگهانی علیرضا اسپهبد در پنجاه و پنج سالگی دیروز جامعه هنری ایران را با بهت مواجه کرد.

محمود دولت‌آبادی، در واکنش به مرگ اسپهبد در گفت و گویی با خبرگزاری ایسنا گفت: «شاید او یکی از معدود نقاش‌هایی بود که با ادبیات بیشتر سر و کار داشت». دولت‌آبادی همچنین با اشاره به انزوای اسپهبد که در شمار اجتماعی‌ترین نقاشان ایران بود، گفت: «این اواخر این فترت و انزوای علیرضا اسپهبد آن‌قدر شدید شده بود که ما هم حتی کمتر یکدیگر را می‌دیدیم. دل‌تنگی او از مجموعه‌ی جامعه‌ی هنر و مجموعه‌ی روابط حاکم بر فضای هنرهای تجسمی در کشور بود. با ما که دوستان اهل قلمش بودیم، مشکلی نداشت؛ لابد انتظار داشت جامعه‌ی هنرهای تجسمی بیشتر به کارهایش توجه کنند». دولت‌آبادی از «تنهایی سنگینی» سخن گفته که اسپهبد طی دو سال گذشته در خانواده و جامعه تحمل می‌کرد، و گفته «یکی دوبار که با او صحبت کرده و سراغش را گرفتم که چه می‌کند، در پاسخ شنیده که «تنها نقاشی می‌کشم».

علیرضا اسپهبد، در مقدمه تنها کتابی که از نقاشی‌هایش با گردآوری آیدین آغداشلو و مقدمه جواد مجابی منتشر شد و در برگیرنده برخی از نقاشی‌هایش از سال ۵۰ تا ۷۶ است، با اشاره تنگناهایی که برایش ایجاد کردند، جمله‌ای نوشته که درد مشترک را فریاد می‌زند: «من این واقعیت را همچون تعهدی پذیرفته‌ام که بی تفاوت و خنثی‌نمانم که از نقاشی تنها زینت دیوار نسازم و همه توانایی‌هایم را صرفاً در نمایش توانمندی‌ها در ندهم. دلمشغولی من همیشه این است؛ در جهانی که آدمی در تلاش حماسی خود در کار خلق روابط انسانی، پای بر زمین استوار کرده است؛ هنر، این والاترین شیوه زیست آدمی، چه برای من نقاش و چه برای شمای بیننده، چه دارد و چه خواهد داشت، اگر فریب بازی با فرم و ساختار و ابزار، آن را از هنرمند و انسان تهی کند».

یگانه فرزندش «بامداد» که در این چند سال و همه آن سال‌ها شاهد رنج‌های علیرضا اسپهبد بوده است، اکنون تنها مانده است. به تسلای او می‌بایست نوشت که علیرضا اسپهبد تنها بود، اما بزرگ بود و انسان. و از زبان عموی دلخسته اش احمد شاملو که: «خاطره اش تا جاودانِ جاویدان در گذرگاهِ ادوار دآوری خواهد شد».

---

معنای اجتماعی - فرهنگی انزوای اسپهبد

اغلب هنرمندان، نویسندگان و دوستان علی رضا اسپهبد در رثای او گفتند که اسپهبد در سال های اخیر در «انزوا و تنهایی» به سر برد.

انزوای یکی از فعال ترین، اجتماعی ترین، پرشورترین و خلاق ترین چهره های فرهنگی ایران از روان شناسی فردی فراتر رفته و نمادی است گویا از موقعیت روشنفکران مستقل در جامعه ای که همه امکانات حضور فرهنگی در انحصار جناح های حکومتی است.

به گفته محمود دولت آبادی، «انزوای علی رضا اسپهبد شدید شده بود... او تنهایی سنگینی را تحمل می کرد.»

گرچه نویسنده کلیدر کوشید تا با تاکید بر «دلتنگی اسپهبد از جامعه هنری و روابط حاکم بر فضای هنرهای تجسمی» توجه را از موقعیت کلی روشنفکران مستقل به مسائل جزئی بگرداند، اما دیگران با اشاره به برخی دلایل واقعی، پرده ها را اندکی بالا زدند.

محمد احصایی، نقاش نامدار ایرانی، «انزوای اسپهبد و ارتباط کم او با مجامع هنری» را حاصل «نوعی اعتراض» ارزیابی کرد.

غلامحسین نامی، نقاش پیشکسوت ایرانی، با گله از «زمانه بی رحمی که خوبان را شکار می کند» گفت: «اسپهبد در مصاف با اضطراب ها و نگرانی ها از پای افتاد.»

مهدی حسینی، رییس دانشکده هنرهای کاربردی دانشگاه هنر گفت: «انزوای اسپهبد و ارتباط کم او با مجامع هنری نوعی اعتراض بود.»

هنرمندی که به دلیل خلاقیت و فعالیت های پیگیر خود علیه سانسور و ستم در ایران و جهان شهره بود، به گفته همکار خود فریال سلحشور «در سال های اخیر بسیار گوشه گیر و تلخ شده بود. پيله ای به دور خود تنیده بود و به کمتر کسی اجازه مرادده می داد.»

علی رضا سمیع آذر، استاد نقاشی دانشگاه گفت: «اسپهبد در محافل هنری ظاهر نمی شد و اشخاص کمی با او در ارتباط بودند» و پسر هنرمندش بامداد به یکی از نزدیک ترین دوستان او نوشت «پدرم خسته بود و دلزده، اما همچنان معترض». بر آن هنرمند پرشور چه رفته بود؟

## وفادار به استقلال و اعتراض

✘ علی رضا اسپهبد به تعریفی از روشنفکر وفادار بود که در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی رواج یافت: «روشنفکر با هیچ حکومت و جناح حکومتی همکاری نمی کند. روشنفکر همواره مستقل می ماند و معترض چرا که روشنفکر صدای فرهنگ است و مدافع آزادی همگانی.»

زمانی نوشت: «تا وقتی یک اثر و یک هنرمند یا نویسنده سانسور می شود، تا وقتی که قدرت های سیاسی مستبد بر مردم ستم می کنند، همکاری با هر جناحی از حکومت چشم پوشی از استقلال به سود اختگی است.»

کارشناسان از بهمن محمص و علی رضا اسپهبد چون بزرگ ترین و اصیل ترین نقاشان معاصر ایران یاد می کنند.

آثار علی رضا اسپهبد، حتی به دوران دانشجویی او در دانشگاه گلد اسمیت لندن، چندان خلاقانه بود که نقدهای مفصلی را به قلم منتقدان معتبر انگلیس به ارمغان آورد.

خلاقیت هنری، تخیل سرشار، اندیشه غنی، شور و شوق انسانی، تسلط کم نظیر بر تکنیک، قدرت شگفت انگیز در اجرا، نگاه هوشیار و بینش هنری خلاق اسپهبد چندان بود که حتی نخستین نمایشگاه او در ۲۴ سالگی جامعه هنری ایران را تکان داد.

«کلاغ ها» ی اسپهبد در سال ۱۳۵۴، موجود سمج و مزاحمی که با چشم های دریده و منقارتیز خود خلوت آدمیان را می درید، گویا ترین بیان هنری فضای پلیسی دوران شاه بود.

اسپهبد در آستانه انقلاب به لندن رفت و در راه اندازی مجله ایران شهر با دوست و یار همیشگی خود احمد شاملو همراه شد.

در نخستین سال انقلاب نیز نخستین و نزدیک ترین همکار شاملو در انتشار کتاب جمعه بود.

روی جلد و طرح های اسپهبد، چون سرمقاله های شاملو، بخش مهمی از هویت کتاب جمعه را شکل می داد.

نوری که فاجعه را ترجمه می کند

برخی شعرهای شاملو و نقاشی های سال ۶۰ اسپهبد را می توان خلاقانه

ترین و گویاترین شهادت هنری و اعتراض روشنفکری علیه اعدام های سال ۶۰ ارزیابی کرد.

پرده های سال ۶۰ اسپهبد و فیلم مستند آن، چون تابلوهای دیگری که سرکوب و اعدام های سه دهه اخیر را با زبان هنر روایت می کنند، هرگز اجازه نمایش عمومی نیافتند.

در دو دهه و نیم گذشته، حتی به دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، در احضارها و بازجویی های مکرر، که همواره با توهین، تهدید و ارباب و گاه با آزار بدنی همراه بود، پرسش درباره سرنوشت و محل نقاشی ها و فیلم آن از پرسش های همیشگی بازجویان اسپهبد بود. بر آن بودند تا با یافتن و نابود کردن نقاشی های سال ۶۰ اسپهبد شهادت هنری جنایت را نابود کنند. پرده ها لو نرفت و روزی تاریخ جنایت را به زبان هنر روایت خواهند کرد.

در سه دهه اخیر، تنها یک بار به اسپهبد اجازه برگزاری نمایشگاه داده شد، اما اسپهبد سه دوره پربار را در نقاشی خود تجربه کرد.

نقاشی های او در آلمان، سوئیس و انگلیس و در محافل فرهنگی مستقل ایران با اقبال بسیار همراه شد.

انجمن قلم آلمان پوستره های گوناگونی از آثار او منتشر کرد. بورس ۵ ساله پن آلمان به او اهداء شد، اما بیش از چند ماه دوری از وطن را تاب نیاورد.

اسپهبد از اعضاء موثر مجله آدینه بود. با طراحی روی جلد مجلات مستقل و بیش از ۱۴۰ کتاب، از جمله آثار شاملو، چشم اندازی نو در گرافیک ایران خلق کرد.

اسپهبد در شکل گیری و فعالیت های جمع مشورتی کانون نویسندگان و تهیه و انتشار متن ۱۳۴ نویسنده و در فعالیت های بعدی کانون نقشی موثر و حضوری فعال و بارآور داشت.

زندگی پرشور اسپهبد اما در انزوایی به پایان رسید که علاوه بر تیغ سانسور و سرکوب دشمن در نیش زخم دوست نیز ریشه داشت.

در دومین دوره ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی، جناحی از حکومت بر آن شد تا با دادن امتیازات محدودی به برخی از روشنفکران آنان را با خود همراه کند. سیاستی که به دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی نیز ادامه یافت و برخی روشنفکران را جذب و به حمایت از اصلاح



طلبان برانگیخت.

روشنفکرانی چون علی رضا اسپهبد، که بر استقلال فرهنگ پای می فشردند، از سوی همه جناح های حکومتی، از جمله اصلاح طلبان، رانده شدند و امکان حضور فرهنگی در جامعه را از دست دادند.

برگزاری نمایشگاه نقاشی با حضور نقاشان غیر حکومتی از نخستین گام های این سیاست در هنرهای تجسمی بود.

علی رضا اسپهبد در واکنش به این سیاست در مصاحبه ای با مجله آدینه اعلام کرد که «در هیچ نمایشگاه دولتی شرکت نمی کنم».

واکنش جناح های سیاسی نیز سریع و قاطع بود. حتی به دوران آقای خاتمی اجازه برگزاری نمایشگاه به او داده نشد.

برخی ناشران و نشریات را با شیوه های گوناگون وادار کردند تا قراردادهای خود را با اسپهبد لغو کنند. مجوز چاپ دوم کتاب او صادر نشد. احضار، بازجویی، تعقیب های آزار دهنده و کنترل زندگی خصوصی او شدت گرفت.

علی رضا اسپهبد در مصاحبه با یک نشریه آلمانی همکاری برخی روشنفکران با حکومت، و از جمله با اصلاح طلبان حکومتی را محکوم کرد.

برخی همکاران و دوستان سابق، که با اصلاح طلبان همکاری می کنند، به همراه اغلب نشریات و محافل فرهنگی از او روی برگرداندند. وزارت اطلاعات فضایی ترس آور علیه او به وجود آورد.

اسپهبد اما تا آخر به استقلال روشنفکر و فادار ماند. چند هفته پیش از مرگ خود با اعتراض به حضور یکی از تابلوهای خود در یک نمایشگاه دولتی بر مواضع خود تاکید کرد.

شاملو در باب نقاشی های سال ۶۰ اسپهبد سروده است:

«هنر شهادتی است از سر صدق

نوری که فاجعه را ترجمه می کند»

هنر و زندگی علی رضا اسپهبد نمونه ای است بارز از شعر شاملو؛ هرچند خود او چون صادق هدایت با زخم انزوا سر پر شور به گور برد.

و سالها پیش از مرگش، شاملو در باره نقاشی او نوشت: \*

نه این که زبان قاصر باشد، مشکل آن جاست که در برابر این پرده ها نه چیز زیادی برای گفتن باقی می ماند نه نیازی به گفتن احساس می شود. اما من می خواهم یک بار در حیات خود اعتراف کنم از تصور یک جا به تماشا نشستن بخشی از کارنامه سی ساله ای مرد درخشانی که ما پیرامونیان و ستایندگان او همه با حرمتی عمیق به جان دوستاش می داریم سرمستانه احساس غرور می کنیم.

نمی دانم "شریطة" را می شود به مثابه ی مفرد "شرایط" به کاربرد یا نه، ولی من می خواهم این جا آن را نه به جای "مفرد شرایط" که به معنای جمع آن به کار برم تا بتوانم در توجیه غرور سرمستانه ی خود بگویم این جا، در کنار خرمنی که از کارکرد نیمه عمر فردی از جمع سربلند خانواده ئی که ما ئیم فراهم آمده است، من خود را به تمامی در شریطة می یابم: شریطة ای جانکاهی که ما در آن به جهان آمده ایم، رنج کشیده ایم، سروده ایم و گفته ایم و نوشته ایم و باز نموده ایم، از سکوت و ظلمتاش به وحشت نیفتاده ایم، خاموش مانده ایم و تقوای ما پایداری مان بوده است.

ما در برابر این پرده ها خود را به عیان در مرکز جهان پیرامون خویش می بینیم. جهان سرشار از تضاد حیرت آوری که فقط معلول تداخل ثروت و فقر نیست، بل از رویارویی جهل تاریک و اندیشه ی آفتابی، از رویارویی بیداد گدایانه و دادجوئی گشاده دستانه، از سیاه تابی نفرت پلید در جدال با الماس تابی مهر بی دریغ بلند، از تقدیس خاضعانه ای حیات در برابر مرگ اندیشی شیرانه پدید آمده است. از جدال گردن فرازی با حقارت خاشع، از اعتقاد به حرمت آدمی در برابر اعتقاد به بی بهائی مقدر انسان گرفتار در چنبر گناه اولین.

گرداگردمان به دیوارهای گواهی، به دیوارهای استناد بنگریم:

در این پرده ها، قدرت شگفت انگیز هنرمند، دستمایه ی گزارش پلیدی شریطة ئی ست که انسان را به دست انسان ازهر ملاحظت رمانتیکی عریان می کند.

این‌جا سخن از نور به میان نیامده است، تا بیننده‌ی مجذوب به دام احساس دروغین تابناکی مطلق تبار خود سرنگون نشود. سخن از بلور به میان نمی‌آید تا از شفافیت جان آدمی تصویری عارفانه نسازیم.

فریبی در کار نیست: این‌جا نه از شور سخن می‌رود تا درک شیدائی کنیم: نه از عشق، تا به راز شیفتگی دست یابیم و نه از زیبائی جمال، تا فی‌المثل از ویرانگری ستمگرانه پیری عبرت گیریم.

نمایش استادانه‌ی پلیدی، جست‌وجوی ایثارگرانه‌ی پاکی است.

نمایش استادانه‌ی واقعیت، پرده برگرفتن از جمال حقیقت است.

خویش‌هم‌خانه و هم‌درد ما جاوید شریطه و هن را عریان کرده از عرصه‌ی این جهاد انسانی پیروز برآمده است.

پلیدی و درد را برهنه و رسوا به میدان کشیده تا پاکی و شادی را به تخت بنشانند.

پیروزی او نصیبه پر ارج خانواده‌ی ماست.

حق مسلم ماست که سرمستانه احساس غروری چنین کنیم.

حق مسلم من است.

احمد شاملو

۱۵ مهر ۱۳۷۱

باد و خاطره اش گرامی باد!